

مجله زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال اول - پاییز و زمستان ۱۳۸۲

## داستان می در میان ایرانیان

دکتر جلیل نظری

دانشگاه شیراز

### چکیده

در این نوشته تلاش شده است از روی منابع تاریخی و اسطوره‌ای موجود در باب داستان می در میان ایرانیان مطالبی ذکر گردد سپس به استناد چند اثر مهم زبان فارسی همچون تاریخ بیهقی، قابوسنامه، سیاست نامه و ... به موضوع باده‌گساری ایرانیان خصوصاً درباریان اشاره شود و منظور آن است که توصیفات می و لوازم آن در شعر فارسی انعکاس یک رفتار اجتماعی است که ایرانیان از قدیم الایام با آن مأنوس بوده‌اند و با اینکه دین به تحریر این رفتار و اخلاق اقدام کرده، با این وجود، چنین خوی و خصلتی همچنان در بین طبقات حاکم و جامعه پایدار مانده و به حیات خود ادامه داده است.

**واژگان کلیدی:** می، جمشید، شاد خواری، ایران باستان، باده‌گساری

### مقدمه

بدون شک کسانی که با شعر فارسی و مضامین آن مأنوس باشند به این نتیجه رسیده‌اند که بخش قابل ملاحظه‌ای از مضامین اشعار فارسی را وصف می و لوازم آن را تشکیل داده است، و معمولاً شاعران هر دوره‌ای خصوصاً آنان که به قصیده و غزل‌گرایش داشته‌اند به این مضمون روی آورده‌اند. هر چند استعمال واژه می و ملایمات آن در بعضی از این آثار مخصوصاً از قرن

ششم و هفتم به بعد ورای معنای ظاهری در مفهوم عالی‌تری به کار رفته ولی واقعیت آن است که وجود این توصیفات در شعر و رویکرد فراگیر به این مضمون بیانگر خوی و خصلتی اجتماعی است که حداقل تا چهار پنج قرن بعد از پیروزی اسلام آشکارا در جامعه ایرانی معمول بوده است.

برای مثال در اشعار رودکی، کسایی، منوچهری، فرخی، مسعود سعد و ده‌ها شاعر دیگر این واژه‌ها در همان معنای اصلی و واقعی خود به کار رفته است. در شاهنامه فردوسی با اینکه گزارش از جنگ و قهرمانی است و این نوع ادب نسبت به قصیده و غزل مناسبت کمتری برای بیان موضوعات غنایی دارد با وجود این، وصف و می‌گساری بزرگان و ذکر مجالس شاد خواری پهلوانان در صحنه‌های مختلف بزم و رزم بخش قابل ملاحظه‌ای از این کتاب را به خود اختصاص داده است.

علاوه بر دنیای شعر در آثار متثور این دوره نیز به نوبه خود از بیان این عادت و واقعیت اجتماعی تحاشی نشده است. آنچه در فضای اشعار این دوره ملاحظه می‌گردد به شکل ملموس‌تری در نثرهای این عصر هم دیده می‌شود. تاریخ بیهقی، آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، قابوسنامه عنصرالمعالی، سیاست نامه خواجه نظام الملک و ... هر کدام به نوبه خود در بیان مجالس می‌گساری شاهان و آیین‌های مربوط به این مجالس اطلاعاتی که بیانگر خوی و عادت جامعه بخصوص درباریان بوده در اختیار ما قرار می‌دهند. بعضی از این کتابها همچون نوروز نامه و راحة الصدور راوندی برای این ماده فرحبخش و شادی آفرین داستان‌ها نقل کرده‌اند.

در این نوشته پس از اشاره‌ای کوتاه به داستان "می" از نگاه اسطوره و تاریخ در میان ایرانیان قبل از اسلام، به استناد چند اثر مهم زبان فارسی در قرون اولیه اسلامی، به موضوع باده‌گساری ایرانیان خصوصاً درباریان اشاره شده و منظور آن است که علی‌رغم تحریر و ممانعت دین از این قضیه، چون میخوارگی در میان ایرانیان به صورت یک عادت و اخلاق در آمده بود، دربارها و وابستگان بدانها که خود مبلغ و مفسر دین نیز بودند از یک سو مجالس باده‌گساری ترتیب می‌دادند و به برگزاری این مراسم اهمیت می‌دادند و از سوی دیگر برای جلوگیری و عدم تجاهر به این عادت، خود دستگاه پر قدرتی تحت عنوان دیوان احتساب در قلمرو حکومت تشکیل می‌دادند و به نحوی از این دستگاه حمایت می‌کردند.

## تاریخچه می

براساس آنچه از اشعار زبان فارسی استنباط می‌شود، جمشید را اولین کسی می‌دانند که در روز تاجگذاری خود که از آن به بعد نوروز نامیده شد مجلس باده‌گساری ترتیب داده است. به همین علت جام جم و می جمشیدوار در ادبیات فارسی معمول گردیده است چنانکه خاقانی گوید:

خورشید خاک شد ز پی جرعه یافتن      آن دم که جام جم کشیدم به صبحگاه  
زان جام جم که تا خط بغداد داشتی      بیش از هزار دجله مزیدم به صبحگاه  
(خاقانی، ۱۳۶۸: ۷۹۹)

حافظ نیز بارها به جام جم اشاره کرده و از نظر او سرود همیشگی مجلس جمشید در برابر بی‌وفایی دنیا دعوت به می‌خوارگی بوده است:

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود      که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند  
(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۹۰)

بعضی آثار، داستان کشف می را به اشکال مختلف به جمشید یا نزدیکان این پادشاه نسبت داده و برای آن داستان‌هایی ذکر کرده‌اند. در کتاب شاهنامه فردوسی در عهد پادشاهی جمشید از این واقعه چنین یاد شده است:

به فرّ کیانی یکی تخت ساخت      چه مایه بدو گوهر اندر شناخت  
که چون خواستی دیو برداشتی      ز هامون به گردون برافراستی  
چو خورشید تابان میان هوا      نشست بر او شاه فرمانروا  
جهان انجمن شد بر آن تخت او      شگفتی فرو مانده از بخت او  
به جمشید بر گوهر افشاندند      مر آن روز را روز نوخواندند  
سر سال نو هرمزفروودین      بر آسوده از رنج روی زمین  
چنین جشن فرخ از آن روزگار      به ما ماند از آن خسروان یادگار  
(فردوسی، بی تا: ج ۱، ۴۲)

داستانی که در فضای یکی از قصاید منوچهری بیان شده و به قول وی این داستان را از دفتری خوانده، در واقع داستان انتساب می به جمشید پیشدادی است:

چنین خواندم امروز دردفتری  
 بود سالیان هفتصد هشتصد  
 هنوز اندر آن خانه گبرکان  
 نه بنشیند از پا و نه یک زمان  
 نگیرد طعام و نگیرد شراب  
 مرا این سخن بود نا دلپذیر  
 بدان خانه باستانی شدم  
 یکی خانه دیدم زسنگ سیاه  
 گشادم در آن به افسونگری  
 چراغی گرفتم چنانچون بود  
 در آن خانه دیدم به یک پای بر  
 سفالین عروسی به مهرخدای  
 بیسته سفالین کمرهفت هشت  
 که زنده است جمشید را دفتری  
 که تا اوست محبوس در منظری  
 بمانده است برجای چون عرعی  
 نهد پهلوی خویش بر بستری  
 نگوید سخن باسخن گستری  
 چو اندیشه کردم من از هر دری  
 به هنجار چون آزمایشگری  
 گذرگاه او تنگ چون چنبری  
 برافروختم زروار آذری  
 ز زر هریوه سر خنجری  
 عروسی کلان چون هیونی بری  
 بر او بر نه زری و نه زیوری  
 فکنده به سر بر تنک معجری ...

(منوچهری، ۱۳۶۳: ۱۴۳)

در کتاب نوروزنامه، منسوب به عمر خیام پس از بیان منافع و مضرات شراب و گونه‌های مختلف آن، حکایتی ذکر شده و در آن حکایت، کشف شراب به عهد پادشاهی "شمیران" نامی که از خویشان جمشید بوده نسبت داده شده است. (خیام، ۱۳۷۵: ۷۶)

اما در کتاب راحة الصدور راوندی داستان کشف شراب تقریباً به همان شکل که نوروزنامه ذکر کرده به کیقباد نسبت داده شده است. (راوندی، ۱۳۳۳: ۴۲۳)

آنچه در شعر شاعران و سخنوران فارسی تحت عنوان "جام جم" و می جمشیدوار مطرح گردیده صرف‌نظر از تعبیر عرفانی و معانی عالی آن در بعضی آثار، باید اشاره به همین مسأله باشد که جمشید را در تاریخ این ملت اولین کسی دانسته‌اند که جام باده بر دست گرفته است.

به نظر می‌آید که بیشتر این سخنوران در باب انتساب می و میخوارگی به عهد جمشید بجز داستان شاهنامه فردوسی مأخذ معتبر دیگری ندارند ولی آنچه مسلم است فردوسی خود هیچگاه به باده‌گساری از نوع جمشید اشاره‌ای نکرده و تعبیر جام جم را هم به کار نبرده است. وی برای

جام باده ترکیباتی همچون جام زرین، جام سیمین، سیمینه جام، جام گوهرین، جام یاقوت، پیروزه جام، جام شاهنشاهی، جام خسروی و ... به کار برده و "جام گیتی نمای" که به صفت "جام درخشنده" نیز توصیف شده یعنی جام جهان نمای برای نخستین بار در عهد پادشاهی کیخسرو در داستان بیژن و منیژه مطرح شده و ربطی به جمشید نداشته است.

شگفت آور است که هیچ کدام از کتابهایی که درباره هزاره اساطیری جمشید نوشته شده برخلاف گفته فردوسی به موضوع میگساری این پادشاه اشاره ای ننموده بلکه همگی این آثار، وی را صاحب فروغ ایزدی و زیبارو و باشکوه و صاحب نعمت ذکر کرده اند؛ پادشاهی که در زمان او مردم از فراوانی آب و گیاه برخوردار بوده اند.

کتاب اوستا نیز همین صفات را برای شهریار برشمرده است:

"جمشید خوب رمه، آن فره مندترین مردمان، آن هوچهر، آنکه به شهریاری خویش جانوران و مردمان را بی مرگ و آبها و گیاهان را نخشکیدی و خوراکها را نکاستنی کرد." (دوستخواه، ۱۳۷۰: هوم یشت، بند ۴)

مرحوم مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران، داستان جم را براساس همه متون اساطیری به صورت مفصل تهیه کرده است. وی در این داستان مفصل به هیچ عنوان به مسأله می و میگساری این شهریار و یا کشف آن در عهد این پادشاه اشاره نکرده است. (بهار، ۱۳۷۶: ۲۱۶)

ظاهراً نه تنها متنهای اساطیری بلکه در کتابهای تاریخی که تا حدودی از روی متون تدوین شده اند همچون تاریخ طبری و ثعالبی نیز به موضوع کشف می در زمان این پادشاه اشاره نشده است. یکی از این کتابهای مهم تاریخ طبری است که در هنگام گزارش از رویدادهای زمان جمشید از گرفتن دیوها و به مظالم نشستن او در اول فروردین (نوروز) و بافتن پارچه و ساخت شمشیر و سایر ابزارها که تا حدودی با شاهنامه مطابقت دارد سخن گفته؛ اما هیچگونه اشاره ای به باده نوشی این پادشاه و اطرافیان او نکرده است. (بلعمی، ۱۳۷۸: ۹۰)

ولی در همه این متون تاریخی و اسطوره ای یم (جم) فرزند "ویونگهان" است و این ویونگهان نخستین کسی بوده که گیاه مقدس هوم را فشرده و از آن نوشابه گرفته است. آقای پور داوود به نقل از یشتها می نویسد:

”اولین کسی که هوم را فشرود و یونگهان پدر ”جم“ بود و هوم در پاداش این رفتار به وی پسری چون جم داد که دارنده رمه خوب و قیافه زیبا بود و مانند خورشید می درخشید“ (پورداوود، ۱۳۷۷: ۱۸۰)

گفتگوی بین جمشید و هوم در ”هوم یشت“ اوستا چنین آمده است:  
 ”زرتشت از او پرسید ... ای هوم! کدامین کس نخستین بار در میان مردمان جهان استومند، از تو نوشابه برگرفت؟ و کدام پاداش بدو داده شد و کدام بهروزی بدو رسید؟ آنگاه هوم ... پاسخ گفت: نخستین بار در میان مردمان جهان استومند، و یونگهان از من نوشابه برگرفت و این پاداش بدو داده شد و این بهروزی بدو رسید که او را پسری زاده شد: ”جمشید خوب رمه ...“ (دوستخواه، ۱۳۷۰: هوم یشت، بند ۱-۵)

می دانیم یکی از مضامین مهم شاهنامه می و میگزساری بزرگان و پهلوانان در مجالس بزم و شادخواری بوده است. بدون شک اگر از نظر فردوسی مسأله کشف می در عهد جمشید اتفاق افتاده بود و فردوسی از این ماجرا آگاهی داشت، مستعد به نظر می رسید که وی این مسأله را با طول و تفصیلی که شایسته آن بود بیان نمی کرد کما این که در دوران پادشاهان قبل از جمشید از کشف آتش و ساخت ابزار و سلاحهای آهنی و تهیه لباسهایی که از پوست حیوانات می ساختند و نیز آموزش نوشتن به وسیله دیوان سخن گفته است.

اما چون ملاحظه می شود خواهیم دید که فردوسی در شاهنامه با یک واسطه قبل از جمشید یعنی در عهد پادشاهی هوشنگ پیشدادی آنگاه که آتش کشف شده از ”می“ سخن گفته است.

جهاندار پیش جهان آفرین	نیایش همی کرد و خواند آفرین
که او را فروغی چنین هدیه داد	همین آتش آنگاه قبله نهاد
بگفتا فروغی است این ایزدی	پرستید باید اگر بخردی
شب آمد بر فروخت آتش چوکوه	همان شاد در گرد او با گروه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد	سده نام آن جشن فرخنده کرد
ز هوشنگ ماند این سده یادگار	بسی باد چون دگر شهریار

(فردوسی، بی تا، ج ۱: ۳۴)

جالب است که در روایت‌های دینی و متون اساطیری و تاریخی به جز راحة الصدور راوندی آنکه هوم را نوشید (ویونگهان) و آن کسی که شراب را کشف کرد (شمیران) به نحوی از نزدیکان جمشید به حساب آمده‌اند و به روایت شاهنامه، هوشنگ اولین نوشندهٔ باده اگر چه در اساطیر ایران با جمشید یکی نیست و جدّ او به حساب می‌آید ولی بعضی از پژوهشگران احتمال داده‌اند که این دو نفر، دو شخصیت مستقل نباشند بلکه هوشنگ در اصل لقبی برای جمشید بوده باشد. آقای مهرداد بهار در کتاب پژوهشی در اساطیر ایران در این مورد می‌نویسد:

”هوشنگ: پهلوی – hosang، اوستا – haosyangha، به معنای کسی که منازل خوب فراهم سازد یا بخشندهٔ خانه‌های خوب، لقب او در اوستا، para، data، به معنای مقدم و بر سر قرار گرفته است. این لقب در پهلوی pes-dad و در فارسی پیشداد شده است، به معنای نخستین واضع قانون. بدان سبب است که در چند یشت اوستایی از او چنان یاد شده است که گویی در رأس شاهان ایرانی جای داشته است. در اساطیر وادی و پس از آن، در هند نشانی از هوشنگ نیست. و آن کس که مقدم مردم است -yama، جمشید است. اگر توجه کنیم که او حتی در ریگ ودا نخستین انسان و به تقریب نخستین فرمانروا است، آیا نمی‌توان احتمال داد که هوشنگ در اصل لقبی برای جمشید بوده است که بعدها خود شخصیت مستقلی شده و در بعضی روایات ایرانی نخستین شاه دانسته شده؟“ (بهار، ۱۳۷۶: ۱۹۰)

### میخوارگی ایرانیان قبل از اسلام

بیرون از دنیای اساطیری که تا حدودی با ابهام و عدم وضوح همراه است براساس نوشته‌های هرودت (تقریباً ۴۵۰ سال پیش از میلاد)، ایرانیان با شراب و مستی مأنوس بوده‌اند. او در کتابی که نوشته و بخش قابل ملاحظه‌ای از آن به ایران مربوط است در عهد پادشاهی کیاگسار، پدر آستیاگس، یکی از پادشهان ماد، از مستی در مجلس بزرگان سخن گفته است. هر چند وی علت این مستی را بیان نکرده و ننوشته که سبب آن چه دارو یا گیاهی بوده اما نظر به اینکه هرودت در فصلهای بعدی این کتاب بارها از نوشیدن شراب و مستی حاصل از آن سخن گفته، می‌توان یقین داشت که عامل مستی این مجلس مهمانی، نیز شراب بوده است.

این کیاگسار، سکاها را که قومی مهاجم و غارتگر بودند با سر کردهٔ ایشان ”مادیس“ به مهمانی دعوت کرد و پس از مست نمودن ایشان، همه را به قتل رسانید. (مازندرانی، ۱۳۸۰: ۶۲)

براساس گزارش کتاب مزبور وجود شراب در مجالس شاهان ایران و پذیرایی از مهمانان بدین وسیله در عهد پادشاهان پارس آشکارتر می‌گردد. وی در توصیف مهمانی‌هایی که کورش و فرزندش کمبوجیه ترتیب می‌دادند چندین بار از وجود شراب بر سفره مهمانی سخن گفته است. علاوه بر این در فصل بیان عادات پارسیان می‌نویسد:

”خوراک اصلی ایشان بر سفره اندک و مختصر است اما تنقلات گوناگون و خوراکی‌های رنگارنگ در چندین وهله بر سفره می‌گذارند ... ایشان علاقه فراوانی به شراب دارند“ (همان: ۷۵)

گویا عادت به میخوارگی و افراط در این راه یک بار باعث شده تا سفیران ایران در مجلس آمونتاس، پادشاه مقدونیه در نوشیدن شراب زیاد روی کرده و بر اثر بدمستی به زنان آن خطه دراز دستی کنند و همین امر سبب شد تا همگی را از دم تیغ بگذرانند. (همان: ۳۰۱)

ناپرهیزی از شراب در دربار تا حدی بوده که گهگاهی شاهان از این حیث مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. چه بنا به نوشته هرودت یک بار کمبوجیه از یکی از خدمتگزاران خود که اتفاقاً از پارسیان نبودند پرسید:

”پارسیان راجع به من چه می‌گویند و نسبت به من چه نظری دارند؟ (خدمتگزار گفت) اعلحضرتا همگی نسبت به پادشاه ستایش و تکریم دارند ولی از یک بابت انتقاد کرده و می‌گویند به شراب زیاده علاقه دارید.“ (همان: ۲۰۶)

این انتقاد از زیاده روی کمبوجیه در شراب خوارگی گویا به جا بوده زیرا پادشاه در روزهای مخصوصی می‌توانست تا حد مستی باده بنوشد.

”پادشاهان هخامنشی هیچ نبایستی مست شوند مگر در روز جشن مهرگان که لباس فاخر ارغوانی پوشیده در باده پیمایی با میخوارگان شرکت می‌نمودند.“ (پورداوود، ۱۳۷۷: ۳۹۷)

به گواهی آثار بر جای مانده از دوران پیش از اسلام، ایرانیان چندین جشن بزرگ (گاهنبار) را در روزها و فصول معینی برگزار می‌کردند و در آنها به شادی و خوشی می‌پرداختند. این آیین‌ها در سراسر دوره پارتیان ادامه داشته و در دوره ساسانیان تشریفات گسترده‌ای بدانها اضافه شد. می‌توان چنین تصور کرد که این جشن‌ها فرصتی بود تا ایرانیان در آنها به شادی و خرمی پردازند که البته باده‌گساری از لوازم آن بوده است. (یارشاطر، بی تا: ۲۰۴-۲۵۸)



ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه در فصل نهم که اختصاص به اعیاد پارسیان دارد در چندین مورد به باده‌گساری ایرانیان در این جشن‌ها اشاره کرده است. وی در مورد جشن "سیر سور" که در روز چهاردهم دی ماه برگزار می‌شد نوشته است:

"روز چهاردهم روز گوش است که آن را "سیر سور" نیز می‌نامند و در این روز ایرانیان سیر و شراب می‌خورند و سبزیها را با گوشت‌هایی که استعاده شیطان بر آن خوانده‌اند می‌پزند." (بیرونی، ۱۳۶۳: ۳۶۳)

او همچنین در جشن معروف سده و نیز جشن "فروردگان" که در روز بیست و ششم آبان برگزار می‌شد از مراسم باده‌گساری ایرانیان خبر داده است. (همان: ۳۴۰)

در مورد باده‌گساری ایرانیان در این گونه مراسم و اعیاد آقای کریستن سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان نیز مطالبی نوشته است. (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۲۴۶-۲۵۸)

آنچه ابوریحان در مورد این جشن‌ها بیان کرده در شعر شاعران این دوره نظیر فرخی و منوچهری نیز ذکر شده و نشان می‌دهد که این اعیاد ملی در این دوره همچنان با آداب و رسوم خاص خود برگزار می‌شده است. منوچهری در مورد جشن سده می‌گوید:

آمده ای سید احرار شب جشن سده      شب جشن سده راحمت بسیار بود  
 بر فروز آتش برزین که در این فصل شتا      آذر برزین پیغبر آزار بود  
 ... می‌خورای سید احرار شب جشن سده      باده خوردن بلی از عادت احرار بود

(منوچهری: ۲۱۹)

و فرخی می‌گوید:

گر نه آیین جهان از سر همی دیگر شود      چون شب تاری همی از روز روشن تر شود  
 ...روشنی بر آسمان زین آتش جشن سده است      کز سرای خواجه باگردون همی همبر شود

(فرخی سیستانی، ۱۳۵۵: ۴۶)

علاوه بر فرخی و منوچهری ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود از برگزاری این جشن‌ها خبر داده و مسعود سعد هم در چندین قصیده به برگزاری این مراسم با لوازم آن اشاره کرده است:

روز مهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان      مهر بفرزای ای نگارمهر جوی مهربان

همچوروی عاشقان بینم بزودی روی باغ      باده‌باید بر صبحوی همچو روی دوستان  
(مسعود سعد سلمان، ۱۳۶۲: ۴۷۰)

### باده‌گساری در میان ایرانیان بعد از اسلام

در آثاری که از قرون اولیه زبان فارسی بر جای مانده اعم از نظم و نثر این اخلاق و عادت (میخوارگی علی‌رغم ممانعت دینی همچنان متجلی است و هر کدام از شاعران و نویسندگان این عهد بدون واهمه این عادت و رفتار اجتماعی را که حداقل در دربارها و میان بزرگان معمول و مرسوم بوده آشکارا بر زبان آورده‌اند.

رودکی اولین شاعر معروف این دوره در خمربه مشهور خود (مادر می را بکرد باید قربان) مراحل مختلف ساختن "می" را از زمانی که در باغ به شکل انگور بوده تا هنگامی که به صورت می و گونه عقیق سرخ درآمده، از چیدن انگور و به چرخش سپردن آن و بر آتش نهادن و جوشاندن و سپس به مدت چند ماه در خمره زندانی کردن بیان نموده و سپس چنین باده‌ای را شایسته مجلس امیر به شمار آورده است:

با می چونین که سالخورد بماند      جامه بکرده فراز پنجه خلقان  
مجلسی باید بساخته‌ملکانه      از گل و یاسمین و خیری الوان  
(رودکی، بی تا: ۷۸)

منوچهری نیز همچون رودکی در بسیاری از قصاید و مسمطات خود به مراحل ساخت باده اشاره کرده و به قول وی این می و باده در مجلس احرار وجود داشته و دعا می‌کند که این چیزها همیشه در فزون باد!

درمجلس احراسه چیز است و فزون باد      و آن هرسه شراب است و رباب است و کباب است  
... ما مرد شرابیم و ربابیم و کبابیم      خوشاکه شراب است و رباب است و کباب است  
(منوچهری، ۱۳۶۳: ۷)

بر همین اساس است که مرحوم فروزانفر در وصف اخلاق منوچهری که البته به نوعی نماینده اخلاق مردم زمان اوست می‌نویسد:

"منوچهری مردی عشرت طلب و خوشگذران بوده است. همه همش این است که از ملامتگر و رقیب برکنار شده مجلسی بسازد و باده‌ای بگسارد" (فروزانفر، ۱۳۵۰: ۱۳۷)

فرخی هم همین سخنان را تکرار می کند و آنچه را منوچهری شایسته احرار می شمارد وی گزین خسروان می داند و در مدح ممدوح خود می گوید:

تهی مباد سه چیز تو جاودان زسه چیز کف از شراب و کنار از نگار و دل ز طرب  
( فرخی سیستانی، ۱۳۵۵: ۱۰ )

چهار چیز گزین بود خسروان را کار نشاط کردن چو گان و رزم و بزم و شکار  
(همان: ۹۶)

شعر بی پرده فرخی در وصف می و معشوق می تواند بیانگر اخلاق درباریان باشد چه خود پس از اظهار این نوع سخنان می گوید:

عالم شهرهمین خواهد لیکن به زبان بنیارد چو من ابله دیوانه خر  
(همان: ۱۶۲)

و کسایی مروزی که البته از نظر زمانی مقدم بر شاعران فوق الذکر است با اینکه شعر مقتول سروده و آن افتخار خود می داند "می" را همانگونه وصف کرده که رودکی و بعدها منوچهری و فرخی را وصف کرده اند.

از و بوی دزدیده کافور و عنبر و از و گونه برده عقیق یمانی  
بماند گل سرخ همواره تازه اگر قطره ای زوبه گل برچکانی  
عقیقی شرابی که در آبگینه درخشان شود چون سهیل یمانی  
شود گونه جام باده زعکشش منور چو از نور او لعل کانی  
به ظلمت سکندر گراورا بدیدی نکردی طلب چشمه زندگانی  
(کسایی، ۱۳۶۴: ۳۴)

اگر بخشی از این قبیل توصیفات را در شعر، از امور کلیشه ای بدانیم که در هر دوره ای ممکن است معمول گردد و استقبال شاعران را از این مسایل نتوانیم دلیل بر اخلاق و عادات مردم بگیریم ولی گزارشهایی که در این زمینه در نثرهای این دوران بیان شده به هیچ عنوان قابل انکار نیست؛ خاصه اخباری که ابوالفضل بیهقی در این مورد داده است آشکارا حکایت از باده گساری امیران و درباریان دارد. وی در کتاب مشهور خود صحنه هایی از مجالس خوشگذرانی سلطان مسعود را چنان واقعی تصویر کرده که اگر در آن زمان امکانات فیلم

برداری امروزی موجود بود به این زیبایی و روشنی که تاریخ بیهقی گزارش داده نمی‌شد آن صحنه‌ها را فیلم برداری کرد. جالب آن است که در کنار این رفتارها شعایر و ظواهر دین هم رعایت می‌شد و سلطان در ماه رمضان روزه می‌گرفت و از باده گساری امتناع می‌کرد. بیهقی در گزارش یکی از صحنه‌ها می‌نویسد:

”و امیر (سلطان مسعود) پس از رفتن ایشان عبدالرزاق را گفت: چه می‌گویی؟ شرابی چند پیلبار بخوریم؟ گفت: روزی چنین و خداوند شادکام و خداوند زاده بر مراد برفته با وزیر و اعیان، و با این همه هریسه خود، شراب کدام روز را باز داریم؟ امیر گفت: بی‌تکلف باید که به دشت آیم و شراب به باغ پیروزی خوریم و بسیار شراب آوردند در ساعت. از میدان به باغ رفت و ساتگین‌ها و قرابه‌ها تا پنجاه در میان سراپچه بنهادند و ساتگین روان ساختند. امیر گفت عدل نگاه دارند و ساتگین‌ها برابر کنید تا ستم نرود. و پس روان کردند ساتگین هر یک نیم من، و نشاط بالا گرفت و مطربان آواز برآوردند. بوالحسن پنج بخورد و به ششم سپر بیفکند و به ساتگین هفتم از عقل بشد و به هشتم قذفش افتاد و فراشان بکشیدندش. بوالعلای طبیب در پنجم سر پیش کرد و ببرندش، خلیل داوود ده بخورد و سیا پیروز نه، و هر دو را به کوی دیلمان بردند. بونعیم دوازده بخورد و بگریخت و داوود میمندی مستان افتاد و مطربان و مضحکان همه مست شدند و بگریختند. ماند سلطان و خواجه عبدالرزاق و خواجه هژده بخورد و خدمت کرد رفتن را و با امیر گفت: بس! که اگر بیش از این دهند، ادب و خرد از بنده دور کند. امیر بخندید و دستوری داد و برخاست و سخت به ادب بازگشت. و امیر پس از این می‌خورد و به نشاط و بیست و هفت ساتگین نیم منی تمام شد؛ برخست و آب و طشت خواست و مصلاهی نماز، و دهان بشست و نماز پیشین بکرد و نماز دیگر کرد و چنان می‌نمود که گفتی شراب نخورده است و این همه به چشم و دیدار من بود که بوالفضلم“ (بیهقی، ۱۳۶۸: ۹۹۰)

و جالب‌تر آن است که به قول ابوالفضل بیهقی این مجالس شادخواری زمانی بوده که دولت این سلطان در آستانه زوال بوده است و ”کان آخر العهد بلقاء هذا الملك“.

گذشته از تاریخ بیهقی که با نمایش صحنه‌ای از مجالس باده‌گساری شاهان و بزرگان ما را در جریان این عادت و اخلاق سردمداران حکومت قرار می‌دهند، کتاب قابوسنامه نیز به شکل دیگری این عادت را در میان ایرانیان علی‌رغم منع دینی آن، به تصویر کشیده است.

عنصرالمعالی در این کتاب ارزشمند امور را بیان نموده که احساس می‌کرده فرزندش در زندگی بد آنها نیاز پیدا خواهد کرد. از اینرو یکی از بابهای کتاب قابوسنامه را (باب یازدهم) به "آیین شراب خوردن" اختصاص داده و انواع شراب و چگونگی شراب خوردن و زمان این مسأله را برای فرزند خویش بیان کرده است. وی چنانکه خود گفته موضوع تحریم و جایگاه شراب را در دین دانسته و به این مسأله آگاهی داشته است به همین علت زیان و ضرر دنیوی و اخروی شراب خواری را گوشزد کرده توبه در این راه را توفیق الهی می‌شمارد ولی با وجود این اطلاعات، چون این مسأله جز اخلاق و عادات مردم شده انجام آن را اجتناب ناپذیر می‌بیند و می‌نویسد:

"اما به حدیث شراب خوردن نگویم که شراب خور و نیز نتوانم گفتن که مخور که جوانان به قول کسی از جوانی باز نگردند؛ مرا نیز بسیار گفتند و نشنیدم تا از پس پنجاه سال ایزد تعالی رحمت کرد و توفیق توبه ارزانی داشت. اما اگر نخوردی سود هر دو جهانی با تو بود و هم خشنودی ایزد تعالی" (کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۶۶: ۶۷)

غیر از قابوسنامه و تاریخ بیهقی و کتابهای دیگری از این قبیل، در سیاست نامه خواجه نظام الملک که در آیین کشورداری و سیاست نگارش یافته با اینکه نویسنده در امور دینی (شافعی) متعصب و سختگیر بوده و بنا به گفته خود می‌خواست مملکت را براساس معیارهای دینی اداره کند یکی از فصول کتاب خود (بیست و نهم) را به آیین شرابخواری اختصاص داده است. (خواجه نظام الملک، ۱۳۶۴: ۱۴۶)

از این قبیل کتابها که فصولی از آنها به بیان شراب اختصاص یافته فراوان است و مجال اشاره و معرفی همه آنها نیست و به قول راوندی در راحة الصدور گویا کتابی مستقل تحت عنوان "کتاب شراب" نوشته شده است. راوندی خود در همین کتاب نیز فصلی در بیان "تحلیل و تحریر" گونه‌های مختلف شراب نوشته تا به قول خود شرابانه پادشاه که از بزم و رزم ناگزیر است نامشروع نباشد. وی در این فصل از راحة الصدور ضمن بیان انواع شرابها سعی کرده به نقل روایات و اخباری از چند تن از مشاهیر دین گونه‌هایی از شراب را که از نظر ایشان حرام نبوده به شرابخانه سلطان معرفی کند. و نوشته است که اگر نوشیدن شراب به قصد لهو و لعب و تشهی نباشد حرام نیست. (راوندی، ۱۳۳۳: ۴۱۶ - ۴۳۸)

چنانکه قبلاً اشاره شد یادآوری این نکته باز ضروری است که این همه می و میگساری در دربارها و توسل به حیل شرعی برای توجیه این اعمال و وصف بی‌دریغ آن در اشعار فارسی در شرایطی بوده که دربارها خود نهاد پر قدرتی تحت عنوان دیوان احتساب و در رأس آن "محتسب" برای مبارزه با منکرات مخصوصاً میخوارگی در خدمت داشتند؛ نهادی که گویا شاه برای مصلحت، ایشان را مطلق العنان گذاشته و حتی الامکان در کار آنان دخالت نمی‌کرد. نظام-الملک در کتاب سیاست نامه معتقد است که محتسب باید بتواند حتی اطرافیان شاه را در مورد ارتکاب اعمال دینی حدّ بزند و از کسی نهراسد چنانکه در مورد علی نوشتگین سپاه سالار سلطان محمود و یکی از محتسب‌های آن سلطان می‌نویسد:

"چنین گویند: سلطان محمود، همه شب، با خاصگیان و ندیمان خویش شراب خورده بود و بامداد صبح کرده. علی نوشتگین و محمدعربی، که سپاه سالار محمود بودند در آن مجلس حاضر بودند و همه شب بیدار بودند، با محمود شراب خورده. چون روز به چاشتگاه رسید، علی نوشتگین را سرگران گشت، و رنج بیداری و افراط شراب بر او اثر کرد. دستوری خواست تا با خانهٔ خویش رود. محمود گفت: "صواب نیست، روز روشن، بدین حال چنین مست بروی؛ هم اینجا اندر حجره‌ای بیاسای تا نماز دیگر، آنگاه به هشیاری برو، که اگر بدین حال ترا محتسب اندر بازار ببند، بگیرد و حدّ زند؛ و آبروی تو ریخته شود؛ و دل من رنجور گردد؛ و هیچ نتوانم گفتن."

علی نوشتگین سپاه سالار پنجاه هزار سوار بود، و شجاع و مبارز وقت خویش بود، و او را با هزار مرد نهاده بودند. در وهم او نگذشت که محتسب این معنی در دل یارد اندیشیدن، نستوهی و ستهندگی کرد که "البته بروم". محمود گفت: "تو به دانی؛ یله کنی تا بروی." علی نوشتگین برنشست. با بوشی عظیم از خیل غلامان و چاکران و روی به خانهٔ خویش نهاد.

قضا را محتسب در میان بازار پیش آمد با صد مرد سوار و پیاده. چون علی نوشتگین را چنان مست بدید، تا از اسبش فرو کشیدند و خود از اسب فرود آمد، و بفرمود تا یکی سرش نشست و یکی بر پای، و به دست خویش چهل چوب بزدش بی‌محابا، چنانکه زمین را به دندان می‌گرفت و حاشیت و لشکرش می‌نگریستند، هیچ کس زهرهٔ آن را نداشت که زبان بجنباند.

... روز دیگر چون علی نوشتگین به خدمت رفت، سلطان گفت؛ “چون رستی از محتسب؟”  
علی نوشتگین پشت برهنه کرد و به محمود نمود شاخ شاخ گشته؛ و محمود بخندید و گفت: توبه  
کن تا هرگز مست از خانه بیرون نروی.”

چون ترتیب ملک و قواعد سیاست محکم نهاده بود، کار عدل بر این جمله می رفت که یاد  
کرده شد “(خواجه نظام الملک، ۱۳۶۴: ۵۲)

سیمایی که بعدها حافظ از این محتسبها تصویر کرده چنان است که گویا این گروه فقط  
مبارزه با می و میخوارگی را بر عهده داشته اند نه کار دیگر و این هر چه بوده بیانگر شیوع این  
اخلاق در بین جامعه بوده چنانکه حافظ خود این محتسبها را باده گسار وصف کرده است:

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار      بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

(حافظ، ۱۳۷۰: ۱۷۵)

اینجاست که به استناد همین مقدار نوشته های صریح فارسی زبانان می توانیم دریابیم که  
آنچه در وصف “می” در اشعار دهها پیشاهنگ زبان فارسی بیان شده و نیز شعرهای رودکی،  
کسایی، فردوسی، فرخی، منوچهری، عنصری، غضائری، فخرالدین اسعد گرگانی، قطران تبریزی،  
مسعود سعد، خیام، انوری و ... همگی در معنای ظاهری است و مفهوم دیگری ندارد. و هر چند  
آثار تصوف از قرن پنجم به بعد در زبان فارسی راه یافته بود ولی این ره یابی بیشتر در قلمرو نثر  
و خارج از بدنه زبان بوده چه آنچه در این دوره ها دیده می شود آثاری است که به معرفی و  
شناسایی تصوف پرداخته نه ورود در بافت زبان و ذهن عمومی جامعه. گویا این رموز و  
اصطلاحات برای اولین بار توسط ابوسعید ابی الخیر وارد قلمرو شعر گردید و از این جهت نیز  
گاهی مورد اعتراض مواقع می شد. از این دوره به بعد واژه می و لوازم آن مخصوصاً در معنای  
نمادین و اصطلاحی در قلمرو شعر وسعت بیشتری یافته و کسانی مثل سنایی و نظامی این  
کاربرد را توسعه دادند. پس از این دوران به بعد است که ما می توانیم معنای اصطلاحی می را  
در ادب فارسی جستجو کنیم، هر چند از این زمان به بعد نیز تعداد دیگری از سخنوران همچنان  
مانند سابق این کلمات را در معنی ظاهری به کار برده اند.

**نتیجه**

نتیجه‌ای که از این نوشته حاصل می‌شود آن است که توصیفات می و لوازم آن در ادبیات فارسی و نوشته‌های ایرانیان بیانگر خوی و خصلتی است که در میان ایشان به ویژه دربارها و بزرگان معمول و مرسوم بوده است و بنا به مستندات تاریخی این خوی و خصلت از گذشته‌های بسیار دور در بین ایرانیان وجود داشته است و بعدها هم، علی‌رغم انکارها و ممانعت‌های دینی، نه تنها از بین نرفت بلکه درصدد توجیه مذهبی آن نیز برآمده و رخصت‌های شرعی برای آن جستجو می‌کرده‌اند.

پس این مضمون ادبی (توصیف می) که شاعران به بیان آن در شعر حریص بوده‌اند در همه دوره‌ها بیانگر همین خوی و خصلت است و در دوره‌های نخستین ادب فارسی که هنوز عادات قوم ایرانی دستخوش دگرگونی قرار نگرفته بود به صورتی آشکارتر و واقعی‌تر بیان شده و آنچه در ادبیات عرفانی و تأویلی دوره‌های بعد ملاحظه می‌گردد صرف نظر از مفاهیم عالی و نمادین آن باز هم انعکاس همین خوی و عادت است که ایرانیان و بخصوص حکومت‌های ایرانی از قدیم الایام با آن مانوس بوده‌اند.



## منابع

- ۱- بلعمی (۱۳۷۸) **تاریخنامه طبری**. تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: انتشارات سروش.
- ۲- بهار، مهرداد (۱۳۷۶) **پژوهشی در اساطیر ایران**. چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
- ۳- بیرونی، ابوریحان (۱۳۶۳) **آثار الباقیه**. ترجمه اکبر داناسرشت، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۶۸) **تاریخ بیهقی**. شرح دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران: انتشارات سعدی.
- ۵- پورداوود، ابراهیم (۱۳۷۷) **یشت ها**. چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۶- حافظ، شیرازی (۱۳۷۰) **دیوان حافظ**. تصحیح محمد قزوینی. به اهتمام ع - جریزه‌دار، چاپ سوم. تهران: انتشارات اساطیر.
- ۷- خاقانی (۱۳۶۸) **دیوان خاقانی**. تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران: انتشارات زوار.
- ۸- خیام (۱۳۷۵) **نوروزنامه**. به کوشش علی حصوری، چاپ دوم، تهران: کتاب فروشی طهوری.
- ۹- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۰) **اوستا**. تهران: انتشارات مروارید.
- ۱۰- راوندی (۱۳۳۳) **راحة الصدور و آیه السرور**. تألیف راوندی، تصحیح محمد اقبال، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- رودکی سمرقندی (بی تا) **دیوان اشعار رودکی سمرقندی**. پژوهش دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۲- سعد سلمان (۱۳۶۲) **دیوان مسعود سعد سلمان**. تصحیح رشید یاسمی، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۳- فرخی سیستانی (۱۳۵۵) **دیوان فرخی سیستانی**. تهران: چاپخانه وزارت اطلاعات و جهانگردی.
- ۱۴- فردوسی، ابوالقاسم (بی تا) **شاهنامه فردوسی**. چاپ مسکو (افست).

- ۱۵- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۰) سخن و سخنوران. چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی.
- ۱۶- کریستن سن (۱۳۷۷) ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- ۱۷- کسایی مروزی (۱۳۶۴) دیوان اشعار کسایی. تحقیق دکتر مهدی درخشان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۸- کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۶) قابوسنامه. تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۹- مازندرانی، وحید (۱۳۸۰) تواریخ هرودت. چاپ دوم، تهران: انتشارات افراسیاب.
- ۲۰- منوچهری دامغانی (۱۳۶۳) دیوان منوچهری دامغانی. تصحیح دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: کتاب فروشی زوار.
- ۲۱- نظام الملک توسی (۱۳۶۴) سیاست نامه (سیر الملوک). تصحیح دکتر جعفر شعار، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- ۲۲- یارشاطر، احسان (بی تا) تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی. پژوهش دانشگاه کمبریج.